

بررسی «خدمات متقابل ایران و اسلام» از چند دیدگاه

منصور معتمدی

جرج صباغ و مقدمهٔ امین بنانی، از هفت فصل که به خامهٔ هفت ایرانشناس و اسلام‌شناس بزرگ است تشکیل شده است. فصل اول که نیمی از کتاب را شامل می‌شود به قلم خود استاد احسان یارشاطر است که در واقع، عنوان این فصل عنوان کتاب هم شده است و به قول استیون بلکبرن در نقد و

معرفی کتاب، این مقاله را به تنهایی می‌توان یک کتاب به‌شمار آورد. از نظر بلکبرن: «آنچه یارشاطر در اینجا آورده هم یک بررسی بسیار خواندنی در این موضوع است و هم بحث و نقدی در رأی دو گروه از پژوهندگان. یارشاطر هم با تجلیل‌گران و هم با کافر نعمتانی که هریک به نحوی در سهم و خدمات ایران به تمدن اسلامی راه افراط و تفریط را پیموده‌اند به بحث می‌پردازد و می‌کوشد در این مناقشه در راه میانه گام بردارد. گویانکه کمتر جانب عرب‌گراها را می‌گیرد، اما این امر اهمیت ندارد چون برخی آرائش را نویسندگان مقالات بعدی این مجموعه جرح و تعدیل کرده‌اند»^۱.

استاد در این فصل (ترجمهٔ بدره‌ای = ب: ۱۷۲-۱۹؛ ترجمهٔ مجلسی = م: ۱۶۱-۱۵) به تبیین جنبه‌های گوناگون نقشی که ایران در جهان اسلام ایفا کرده پرداخته است. البته، چنانکه خود در پیشگفتار اشاره می‌کند او در پی توصیف دقیق و مفصل همهٔ این زمینه‌ها نیست. نخست، در ذیل کلیات به آراء و دیدگاههای پژوهندگان در شرق و غرب اشاره می‌کند. دانشمندان معمولاً سه عامل را در تکوین تمدن اسلامی مؤثر می‌دانند: فرهنگهای عربی، ایرانی و یونانی. عنصر عربی فراهم‌آورندهٔ ایمان دینی و زبان مشترک و رهبری دینی بود و مؤلفهٔ یونانی که بیشتر از طریق سریانی‌زبانان به تمدن اسلامی منتقل شده غالباً محدود به فلسفه و علوم طبیعی می‌شد. اما سهم ایران متنوع‌تر بود چرا که شامل اندیشه‌های دینی، الگوی دیوانی و سیاسی، ادبیات و علوم و آداب و اخلاق هم بود. بنابراین رأی، تمدن اسلامی در مدینه بنا نهاده شد، در دمشق بارور گردید و در قرن سوم/ نهم در بغداد به اوج رسید و سپس از قرن چهارم/ دهم رفته‌رفته از تکاپو افتاد و زمینه‌های انحطاطش در قرن هفتم/ سیزدهم فراهم آمد. این نظر در میان محققان متداول بوده است و گرنه خود مؤلف، چنانکه خواهیم دید، با این رأی موافق نیست.

نویسنده، بخش دوم مقاله را به بحث دربارهٔ حضور ایران در

حاشیه:

1) Blackburn, Steven, *The Muslim World*, January 2003, pp. 145-48.

□ حضور ایرانیان در جهان اسلام. احسان یارشاطر، جورج صلیبا، آن ماری شیمل، مترجم: دکتر فریدون بدره‌ای. تهران. مرکز بازشناسی اسلام و ایران. چاپ اول. ۱۳۸۱. ۳۷۲ صفحه.

□ حضور ایران در جهان اسلام. احسان یارشاطر، ترجمهٔ فریدون مجلسی. تهران. انتشارات مروارید. چاپ اول. ۱۳۸۱. ۳۳۱ صفحه.

مرکز مطالعات خاور نزدیک دانشگاه کالیفرنیا لس‌آنجلس در هردو یا سه سال به محققانی که در زمینهٔ تمدن اسلامی اثر یا آثاری ماندگار برجا نهاده باشد جایزه و مدال «جورجولوی دلاویدا» را اعطا می‌کند. به مناسبت اهدای جایزه به آن پژوهنده مقالاتی هم در این مراسم قرائت می‌شود و سپس این مقالات و یا صورت تکمیل‌شدهٔ آنها در کتابی جداگانه چاپ می‌شود. از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۹۱ به سیزده تن این جایزه و مدال تعلق گرفته است که از این میان می‌توان به شخصیت‌های نام‌آشنایی همچون جوزف شاخت (در ۱۹۶۹)، گرونیوم (در ۱۹۷۳ بعد از مرگ)، فرانز روزنتال (۱۹۷۷)، حورانی (۱۹۷۹)، موتنگمیری وات (۱۹۸۱)، فضل‌الرحمان (۱۹۸۳)، و آن ماری شیمل (۱۹۸۷) اشاره کرد. در ۱۹۹۱ این جایزه و مدال به دکتر احسان یارشاطر تعلق گرفت و کتاب حاضر فراهم‌آمده از مقالاتی است که به مراسم اهدای جایزه به این ایرانی ایرانشناس تقدیم شده است. البته، نکته‌ای که شایسته است گفته شود و جای آن در هردو ترجمه خالی است ذکر نام منتخبات این مرکز بعد از سال ۱۹۹۱ است. این جایزه در ۱۹۹۳ به جورج مقدسی و در ۱۹۹۶ به اولگ گرابار و در ۱۹۹۹ به ژوزف فاناس و اندره ریموند و در ۲۰۰۲ به محمد ارکون اعطا شده است.

نکتهٔ دیگری که باز در هیچ‌یک از دو ترجمه نیامده سال چاپ کتاب است. چون مشکل ناشی از ذکر نشدن سال چاپ متن اصلی وقتی محسوس‌تر می‌شود که می‌بینیم یارشاطر کتاب را «به یاد احمد تفضلی ۱۳۱۶-۷۵ / ۱۹۳۷-۹۷» آغاز کرده است. باید گفت که هر چند مراسم در سال ۱۹۹۱ برگزار شده، اما انتشار کتاب در ۱۹۹۸ انجام گرفته است.

کتاب، علاوه بر پیشگفتار و سپاسگزاری یارشاطر و خطابه

THE
PERSIAN
PRESENCE
IN THE
ISLAMIC
WORLD

Richard G. Hovannisian
and
Georges Sabagh

میان اعراب پیش از اسلام اختصاص داده و در این قسمت به وجود این رابطه در روزگار هخامنشیان، اشکانیان (در شهرهای دورا، ادسا، نصیبین، ادیابنه، هترة یا الحضر، و کرخ میسان) و ساسانیان (در شهرها و مناطق حیره، یمن و حجاز) می پردازد.

در بخش سوم مقاله از قرآن و حدیث و ارتباطشان با ایران سخن به میان می آید و در بخش چهارم که یکی از جالب توجه ترین بخشها، مخصوصاً برای علاقه مندان به ریشه شناسی الفاظ عربی است، به بررسی وامگیری زبان عربی از فارسی پرداخته و به پژوهشهای تازه ای که در این زمینه انجام گرفته اشاره و گاه از آنها استفاده کرده است.

در بخش دیگر از رأی رایج پژوهندگان مبنی بر نقش مؤثر ایران در عهد امویان و مخصوصاً اثرگذاری ایرانیان، یا بهتر بگوییم، خراسانیان در استقرار خلافت عباسیان و رتق و فتق امور جهان اسلام در عهد عباسیان به ویژه در دو قرن نخست خلافت این خاندان سخن می رود. با این همه، مؤلف یک طرفه به قاضی نمی رود و بلافاصله در بخشی مجزا «دیدگاه تجدیدنظرطلبان» را می آورد که براساس این رأی نقش ایرانیان در تمدن اسلامی و مخصوصاً در جابه جایی قدرت از بنی امیه به بنی عباس تاحدی کم رنگ معرفی می شود و پایان کار امویان را حاصل اختلافات قبیله ای یا سیاسی اعراب می داند نه نتیجه نقش و دخالت ایرانیان. لذا، در اینجا منظور از تجدیدنظر یا بازنگری چیزی جز نقد رأی متداولی که در بخش قبل طرح شده بود نیست.

در بخشی با عنوان «مرحله ایرانی تمدن اسلامی» میان دو مرحله از تمدن اسلامی تمایز قائل شده است. مؤلف، مرحله اول را عربی می خواند که تا سده چهارم/دهم ادامه داشت و مرحله بعد را مرحله ایرانی می نامد که از سده چهارم تا یازدهم - دوازدهم ه.ق را در برمی گیرد. در این مرحله است که استعدادها و ایرانیان با بهره گیری از سنت دیرینه ایرانی و ذخیره معنوی تازه یافته اسلامی شکوفا می شود و شخصیت های علمی و ادبی و هنری برجسته ای به جهان اسلام و بلکه به کل جهان تقدیم می کند.

نویسنده در بخش «فرهنگ ایرانی در دیگر سرزمینهای اسلامی» به نقش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در عثمانی، ترکستان و هند اشاره می کند. مؤلف، پیش از جمع بندی و نتیجه گیری یادآوری نکته ای را لازم می بیند و آن اینکه پیکره اصلی تحقیقات اسلامی غربیان از اغراق گویهای آریاییان و سامیان برکنار مانده است. شاهد مطلب، وجود محققان مکتبهای بریتانیایی، هلندی، فرانسوی و آلمانی است. در اینجا، نمونه بسیار چشمگیری ذکر می شود و آن جلب توجه به چهار استاد کرسی زبان عربی در دانشگاه کمبریج از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۶۲ است. ادوارد براون، نیکلسون، استوری و آبروی در عین حال که در

اصل استاد عربی و اسلام شناسی بودند به ادبیات و فرهنگ ایرانی کشیده شدند.

در بخش نتیجه گیری یا جمع بندی ضمن آنکه تمدن اسلامی را حاصل یک اقدام جمعی و مشترک و نه صرفاً ایرانی معرفی می کند اما یادکردی از دانشمندان ایرانی و نقش عظیم ایشان در تمدن و فرهنگ و زبان عربی - اسلامی را هم لازم می بیند. لذا اسامی چندتن از دانشمندان ایرانی پرآوازه در علوم و فنون جغرافیا، تاریخ، ادب، فلسفه، کلام، موسیقی و عرفان و تصوف را ذکر می کند. به تبلیغ اسلام به دست ایرانیان در مناطقی تا خاور دور و هند و چین و فیلیپین و اندونزی و تا بلند اشاره می کند. اینکه تدوین «صحاح سته» به دست ایرانیان و تکمیل و تطویر بعضی مذاهب و نحل مثل معتزله و اسماعیلیه در ایران انجام گرفته از نظر دور نمانده است. اما با کمال انصاف و بی طرفی علمی ادعای ظهور تشیع در ایران مورد تأیید مؤلف قرار نمی گیرد و خاستگاههای آن را در خود سرزمین عربستان جستجو می کند ولی البته به رشد و نمای امامیه در ایران و پرورش بزرگان شیعی مثل نوبختی، کلینی، ابن بابویه و شیخ صدوق اشاره می رود. از نظر مؤلف، ایرانیان تا قرن چهارم ه.ق. در میان اقوام غیرعرب طلایه دار خدمت به فرهنگ و تمدن اسلامی بودند اما از این قرن به بعد با تکیه بر پشتوانه معنوی نیرومند اسلام به اصل خویش یعنی به فرهنگ ایرانی بازگشتند. در این زمینه به سرایش شاهنامه و تشکیل دولتهای مستقل ایرانی که تأسیسشان از سده سوم هجری آغاز

اسلامی سال ۵۷ بازیافت همین استقلال بوده است.

موضوع فصل دوم علم نجوم ایرانی است (ب: ص ۱۹۷-۱۷۳):
 م: ص ۱۸۵-۱۶۳). مؤلف این فصل، جورج صلیبا، که ظاهراً لبنانی است، چنان سخن می‌گوید که گویی در واقع ایرانیان و امدار علم نجوم عربند و برای تأیید این مدعا دو دلیل می‌آورد: اولاً، روشهای نجوم ایرانی یا ملهم از آثار اصیل عربی بوده‌اند یا صرفاً ترجمه آن آثار. ثانیاً این روشها را فقط در چارچوب کلی نجوم عربی می‌توان بررسی کرد. واقعاً، خواننده به شگفتی می‌افتد وقتی می‌بیند که صلیبا چه تلاشی می‌کند تا به گمان خودش نشان دهد که علم نجوم عربی است و نه ایرانی یا فارسی و اثبات کند که دانشمندانی چون خوارزمی، بخارایی، نیشابوری، چغمینی، جرجانی، شروانی، طوسی و نیریزی... چون به عربی می‌نوشته‌اند پس عرب بوده‌اند. صلیبا مدعی است که مکتب نجومی «مراغه» خلافت‌ترین مکتب نجوم «عربی» بوده است؟! مؤلف پیش از ورود در بحث، در مدلول و وضوح کلمه Persian تشکیک می‌کند و می‌گوید که اگر این کلمه به معنای زبان باشد در این صورت آثار نجومی، عربیند و اگر به معنای یک قوم باشد در این صورت، باوجود اختلاطهای قومی و نژادی در سده‌های نخستین اسلامی، کدام‌یک از منجمان دارای نژاد اصیل ایرانی بوده‌اند که بتوان ادعای ایرانی بودن آنها را کرد!

آقای دکتر بدره‌ای در مقدمه ترجمه‌شان به خوبی پاسخ پرسش نخست را داده‌اند و با استناد به انگلیسی‌نویسی خود آقای صلیبا پرسیده‌اند که آیا ایشان خود را غیرعرب می‌دانند؟ در پاسخ به شبهه دوم هم می‌توان گفت که همین استدلال آقای صلیبا را مبنی بر اینکه اختلاط قومی موجب نفی تبار ایرانی داشتن دانشمندانی مثل خوارزمی، طوسی، نیریزی و... می‌شود می‌توان در مورد عرب بودن آن دانشمندان هم اقامه کرد.

صلیبا قائل است که آثار جدی نجومی به عربی نوشته شده و آثار کمتر جدی به فارسی. حتی مؤلفی مثل خواجه نصیرالدین طوسی علم نجوم جدی را به عربی و نظریات کمتر جدی را به فارسی نوشته است. آقای صلیبا ظاهراً بین شخصیت یک فرد هم قائل به انفکاک و دوگانگی است چنانکه وقتی خواجه به عربی می‌نوشته عرب می‌شده ولی همان شخص هنگامی که به فارسی می‌نوشته ایرانی می‌شده است؟! همچنین، معتقد است که چون نجوم ایرانی در خدمت حکام و امرا بوده فقط به جنبه عملی که تهیه زیج و اخترگویی باشد می‌پرداخته حال آنکه نجوم عربی و نظری که به زبان و قلم همین دانشمندان «ایرانی» نضج و نما یافته حالت علمی و نظری صرف داشته فلذا از ارزش والایی برخوردار بوده است؟! مقاله سوم این مجموعه نوشته شادروان آن‌ماری شیمیل

می‌شود استناد می‌کند. در واقع، از سده سوم و چهارم به بعد اطاعت ایران و ایرانی از خلفای عرب فقط در حد صوری و اسمی باقی ماند. در فاصله قرنهای چهارم تا یازدهم ایران، در زمینه‌های شعر، عرفان و هنرهای نقاشی، معماری... گوی سبقت را از مناطق عرب‌نشین جهان اسلام ربود.

یارشاطر پس از این تمجیدها که از فرهنگ ایرانی می‌کند از بعضی نکات منفی حضور ایران در جهان اسلام و مخصوصاً از نظر غیرایرانیان هم سخن می‌گوید. در بخش پایانی هم به نقش و حضور ایران در این چهار قرن اخیر پرداخته است. در عرصه فلسفه به مکتب فلسفی اصفهان و بزرگانی نظیر ملاصدرا و... اشاره می‌کند. در زمینه سیاست از سیدجمال‌الدین افغانی که البته یارشاطر او را اهل اسدآباد همدان می‌داند و از تأثیرش در کشورهای اسلامی به‌ویژه مصر و از دکتر مصدق و تأثیر ملی‌گرایی در مصر و لیبی و همچنین از اسلامگرایی و انقلاب اسلامی ایران و نقش مؤثرش در خاورمیانه، شمال آفریقا و جمهوریهای تازه استقلال یافته یاد می‌کند. از نکات جالب توجه در این قسمت نوع نگاه مؤلف به تحولات دو قرن و نیم اخیر است. او قائل است که ایرانیان بعد از رخوت پیش آمده در دوره قاجاریه هیچ‌گاه از پای ننشسته‌اند و از راه آزمایش و خطا مدام کوشیده‌اند به وضعیت خویش بهبود ببخشند. انقلاب مشروطیت سرآغاز این کوششها بوده است.

یارشاطر پس از آنکه از گذشته و حال ایران سخن می‌گوید صفحه‌ای را نیز به آینده اختصاص می‌دهد. در اینجا هم باز به گذشته رجوع می‌کند و چهار مرحله سازگاری ایرانیان در زمان سيطرة اقوام غیر ایرانی را باز می‌شناساند: پیش از مادها ایران تحت سلطه بین‌النهرین و عیلام قرار داشت؛ نوبت دیگر اسکندر ایران را اشغال کرد؛ در مرحله سوم مقهور سپاهیان مسلمان شد؛ چهارمین بار ترکان و تاتار و مغول از شمال شرق، ایران را عرصه و عرضه تاخت و تاز خویش قرار دادند. در تمام این مراحل، ایران پس از مدتی سازگاری مجدداً راه و رسم و فرهنگ ایرانی را که چندی در محاق قرار گرفته بود باز می‌یابد و به حیات خویش ادامه می‌دهد. در حال حاضر هم بسان سایر اقوام کهن جهان به زیر سایه تمدن و فناوری غربی رفته است. مؤلف ضمن آنکه پیش‌بینی درباره بازیابی استقلال و تمایز فرهنگ ایرانی را زود می‌داند اما تردید ندارد که از جمله اهداف و آرمانهای انقلاب

رباعیاتش الگوی تقلید و تأسی شد.

فصل چهارم نوشته گرهارد باورینگ (Gerhard Bowering) است و به بحث دربارهٔ زمان در تصوف یا عرفان ایرانی می‌پردازد (ب: ۲۶۶-۲۲۱؛ م: ۲۵۰-۲۱۷). چکیدهٔ این فصل را از مقدمهٔ آقای دکتر بدره‌ای نقل می‌کنیم: «مؤلف بحث را از عربستان پیش از اسلام آغاز می‌کند، مفهوم زمان را در میان عربهای دورهٔ جاهلیت می‌پژوهد. سپس به مفهوم زمان در قرآن و از آنجا به کلام و فلسفهٔ اسلامی می‌رسد و براندیشهٔ دهراندکی درنگ می‌کند و از ایام‌الله در مقابل ایام‌العرب سخن می‌راند... در بحث از مفهوم زمان در تصوف، باورینگ از بایزید بسطامی شروع می‌کند و از سخنان شطح‌آمیز او و دریافت مفهوم زمان در جذب و شهود عرفانی تعبیری زیبا می‌کند و بر همین روال، سخنان تستری، شبلی، ذوالنون مصری، جنید، ابوسعید خراز، ابوسلیمان دارانی و ابوبکر واسطی وعدهٔ دیگر را تجزیه و تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که نزد صوفی «وقت» لحظه‌ای است که او را از گذشته و آینده آزاد می‌سازد، چنانکه او را نه از ماضی یاد می‌آید و نه از مستقبل. به عبارت دیگر، در نزد صوفی وقت دمی است میان دو دم، یکی پیش و یکی پس از آن که دستیابی بدان چون گذشت غیرممکن می‌شود. باورینگ در اوایل مقاله‌اش می‌گوید که قصد دارد بر مبنای منابع عربی به بررسی مفهوم زمان در میان متصوفه بپردازد، اما در اواخر مقاله، گویا این قول را به فراموشی می‌سپارد و می‌بینیم به صوفیان و عارفانی که آثارشان به فارسی است چون عین‌القیاض همدانی، بهاء‌ولد و مولانا جلال‌الدین بلخی روی می‌آورد. باورینگ در بحث از کرامات صوفیه نیز اصطلاحات مختلفی چون طی‌الارض، طی‌الزمان یا نشر زمان و بسط زمان و غیره را تجزیه و تحلیل می‌کند و گفتار خود را با رقص چرخان دراویش مولویه که در آن چرخش بر گرد نقطه‌ای ثابت، یعنی قلب عارف، ازل و ابد را در زلال موسیقی... به هم می‌آمیزد به پایان می‌برد» (ص ۹-۱۰).

در فصل پنجم (ب: ۲۹۹-۲۶۷؛ م: ۲۸۲-۲۵۱)، دوپست و پنجاه‌سال نقاشی ایرانی که از سدهٔ هشتم/ چهاردهم تا یازدهم/ هفدهم را شامل می‌شود مورد بررسی قرار می‌گیرد. علت آنکه این فاصلهٔ زمانی برگزیده شده آن است که از نظر اولگ گرابار (Oleg Grabar)، مؤلف مقاله، در این دوره نقاشی ایرانی یا مینیاتور دارای اصالت سبکی است. از نظر مکانی هم حوزه‌ای را که از بغداد تا کاشغر چین را در برمی‌گیرد مورد توجه قرار می‌دهد. از نگاه گرابار این نقاشیها که در دواوین شعری جای دارند فقط برای نشان دادن مضامین اشعار ترسیم نشده‌اند بلکه علاوه بر آنکه یک چنین هدفی دارند، بیشتر جلب نظر مخدوم و حامی نقاش و در برخی تصاویر یک «چیز دیگر» الهی و عرفانی مقصود نقاش بوده

با عنوان «دیوان شرقی- غربی: تأثیر شعر فارسی در شرق و غرب» (ب: ۲۲۲-۱۹۹؛ م: ۲۱۵-۱۸۷) است. شعر و ادب فارسی الهامبخش نویسندگان و سخن‌سرایان فراوانی در شبه‌قارهٔ هند، از هجویری، ابوالفرج رونی، امیرخسرو دهلوی تا اقبال لاهوری بوده است. بعلاوه، در امور دیوانی، تذکره‌نویسی و مراسلات نیز نقش عمده‌ای داشته است. در نیمهٔ دوم مقاله از اثرگذاری ادب فارسی در غرب سخن می‌رود. اروپاییان بعد از مواجهه با مسلمانان در اندلس و جنگهای صلیبی در زمان فتوحات سلطان محمد فاتح هم که تا وین اتریش پیش رفته بود، بار دیگر با اهل اسلام رویاروی شدند. به سبب همین قدرت عثمانیان بود که احساسات ضد ترکی یا ضد اسلامی در اروپا شدت گرفت و به این ترتیب، اروپاییان و ایرانیان عهد صفوی خود را با دشمن مشترکی مواجه دیدند. اروپاییان که غالباً به صورت سیاحانی به ایران می‌آمدند سفرنامه‌هایی با خود به ارمغان می‌بردند که علاقهٔ زیادی در میان اروپاییان برمی‌انگیخت. در سال ۱۶۲۳م. فرمانروای یک امیرنشین آلمانی گروهی ۲۴ نفره به ایران گسیل داشت و متعاقب آن، یعنی در ۱۶۲۴، ترجمهٔ فرانسوی و آلمانی گلستان سعدی بیرون آمد و با استقبال فراوانی مواجه شد.

دیوان حافظ در ۱۶۸۰م. به زبان لاتینی ترجمه شد. در آلمان پدر گوته دوستی داشت به نام گوته‌فرد هر در که شیفتهٔ سعدی بود. ترجمهٔ کامل دیوان حافظ به زبان آلمانی در ۱۸۱۲-۱۳ و به اهتمام یوزف فن هامر- پورگشتال انجام گرفت. هامر پیش از این در نمایشنامه‌ای با عنوان شیرین از خسرو و شیرین نظامی تقلید کرده بود. او در ۱۸۱۸ کتابی در تاریخ ادبی ایران نوشت. گوته به آثار هامر علاقه‌مند شد و حافظ سخت مورد توجهش قرار گرفت. هامر-پورگشتال علاوه بر گوته بر فردریش رویکرت (۱۸۶۶-۱۷۸۸) هم تأثیر فراوانی نهاد. رویکرت شاهنامهٔ فردوسی، یوسف و زلیخا و غزلیات جامی، بخشی از اسکندرنامهٔ نظامی و شماری از غزلیات شمس را به آلمانی برگرداند. او در ترجمهٔ غزلیات مولانا برای نخستین بار قالب غزل را با قافیه‌ای واحد در شعر آلمان به کار گرفت که این شکل در ادبیات آلمانی به‌خوبی جا افتاد. رندی حافظ هم منشأ الهام غزل‌گویی آلمانیان در اواسط قرن ۱۹ شد؛ چنانکه بیژاری از کلیسا و روحانیان آن به پشتوانه و استناد به حافظ انجام می‌گرفت. درست همان‌گونه که در آلمان حافظ مورد توجه بود در دنیای انگلیسی زبان هم خیام و

تاریخنگاری ایران را فاقد این ریشه و اصل می‌داند.

«نفوذ زبان و ادبیات فارسی در میان ترکان» عنوان واپسین فصل کتاب است (ب: ۴۱-۲۲۵؛ م: ۲۲۲-۳۰۷). گرهارد دورفر (Gerhard Doerfer)، نویسنده مقاله، نخست با نقل مضمون کتیبه‌ای ترکی که متعلق به قرن هشتم میلادی است و در مغولستان قرار دارد به سابقه فرهنگ و ادب ترکان اشاره و از نوع نگاه تحقیرآمیز ایرانیان به ترکان گله می‌کند. سپس به تأثیر کلمات فارسی (اوستایی) و فرهنگ سغدی در زبان و حیات ترکان اشاره می‌کند. به وجود کلمات ترکی در زبان فارسی هم اشاره‌ای گذرا می‌شود اما عمده بحث متعلق به بررسی واژه‌های فارسی در ترکی است. نفوذ زبان فارسی در ترکی را باید در دو منطقه غرب (آذربایجان و عثمانی) و در شرق (آسیای مرکزی و مخصوصاً ازبکستان) جستجو کرد. وام‌واژه‌های فارسی در ترکیه‌های مختلف با گذشت زمان افزایش یافته است چنانکه این میزان در متون ترکی قره‌خانی آسیای میانه قرن پنجم/ یازدهم ۱/۶ درصد، در متون ترکی جغتایی قرن هفتم/ چهاردهم ۲۶ درصد و در متون ترکی کلاسیک قرن نهم/ پانزدهم ۵۰ تا ۶۰ درصد است. در آثار ترکی عثمانی هم وضع بر همین منوال است: در اشعار سلطان ولد در قرنهای هفتم و هشتم/ سیزدهم و چهاردهم ۱۸ درصد، در آثار قاضی برهان‌الدین در اواخر قرن هشتم/ چهاردهم ۴۹ درصد و در عوفی در قرن نهم/ پانزدهم ۶۰ درصد و در آثار نوایی در قرن دهم/ شانزدهم ۷۳ درصد است. البته، در اینجا منظور از «فارسی» فقط واژه‌های فارسی نیست بلکه شامل آن واژه‌هایی هم می‌شود که از طریق فرهنگ ایرانی و فارسی وارد ترکی شده‌اند. همچنین، در ترکی غرب ایران، یعنی در ترکی عثمانی و آذربایجان، حدود ۲۰ پسوند فارسی وجود دارد. در شرق هم، ترکی ازبکی پسوندهای فراوانی از فارسی گرفته است. روزگاری، نوایی علت تداول زبان فارسی در میان ترکان و عدم رواج ترکی در میان ایرانیان را نتیجه نبوغ و هوشمندی ترکان در یادگیری فارسی و عجز و بی‌استعدادی ایرانیان در فراگیری ترکی دانسته بود. دورفر این ادعا را مهمل می‌خواند و علت تداول زبان فارسی را در دو چیز می‌بیند: جمعیت زیاد فارسی‌زبانان در آن اوان و تمدن کهنسال ایران.

□ بررسی دو ترجمه

اینک به بررسی و ارزیابی جداگانه هر یک از دو ترجمه می‌پردازیم. نخست، مباحث کلی در مورد هر یک از ترجمه‌ها و سپس اغلاط (اعم از مطبعی و غیرمطبعی) را از فصل اول (ب: ۱۷۲-۸؛ م: ۱۶۱-۷) ذکر می‌کنیم. برای آنکه جای کمتری اشغال شود از حروف «ص» برای صفحه، «س» برای سطر و «پ» برای پانویس استفاده می‌کنیم.

است. مؤلف مقاله اشاره می‌کند که در قرن نهم ه.ق. نقاشیهایی پدید آمدند که از متن یا داستان کتابی که قرار بود در آن جای بگیرند تقریباً کمتر الهام می‌گرفتند و بیشتر از تمایلات آنی نقاش و انگیزه‌های بیرون از کتاب تأثیر می‌پذیرفتند. بین اثر هنری ممتاز و احساس متداول هم‌عصر با پدید آمدن آن اثر یک تعامل یا ارتباط متقابل وجود دارد. در ریزه‌کاریهای این اثر هنری هم سه‌عامل با هم تلاقی می‌کنند: قدرت و استعداد هنرمند، خواست حامی یا مخدوم او و ذوق و سلیقه بیننده.

کیفورد ادموند باسورث (C. E. Bosworth) درباره سهم و نقش ایرانیان در تاریخ‌نگاری دوران اسلامی پیش از مغول سخن گفته است (ب: ۳۰۱-۲۲۴؛ م: ۲۰۵-۲۸۳). درست است که ایرانیان در مقایسه با دیگر کشورهای باستانی هم‌جوار به گذشته خویش بیشتر تظن و توجه دارند اما از نظر مؤلف، سلسله‌های پادشاهی ایران از هخامنشیان تا ساسانیان به تاریخ‌نگاری به معنی مثبت وقایع کمتر توجه و عنایت داشتند و آنچه از آنان مثل سنگ‌نبشته برجای مانده بیشتر جنبه تبلیغی داشته است و می‌خواسته‌اند با آنها معاصران خویش را تحت تأثیر قدرت خویش قرار دهند و اگر هم با استناد به سفر دانیال کتبی در دربارها وجود داشته آنها بیشتر حاوی فرمانهای سلطنتی بوده‌اند و نه ثبت رویدادهای تاریخی. «خدای نامک»‌های دوره ساسانیان هم مجموعه روایات ملی بودند که از حماسه‌های ایرانیان و پهلوانان سخن می‌گفتند. لذا، برای گاهشماری سلسله‌های شاهنشاهی باید دست به دامان منابع بابلی و یونانی و سایر مآخذ شد. از آن طرف، اعراب در پیش از اسلام با آنکه از نظر فرهنگی پایین‌تر از ایرانیان بودند چیزی داشتند تحت عنوان «ایام‌العرب» که دارای صبغه تاریخی بیشتری بود. نکته مهمتر آنکه پیامبر دین اسلام برخلاف زردشت زندگی تاریخی واضحی داشت و از این رو، کتبی مثل «طبقات» از ویژگی تاریخی برخوردار بودند. از سوی دیگر، چون مسلمانان معتقد بودند که ادیان و ملل دیگر برای تمهید و بشارت اسلام آمده‌اند و اسلام به نوعی رستگاری و نجات دیگر مردمان را به ارمغان آورده است و در واقع تاریخ برای تحقق این رستگاری باید ادامه و گسترش یابد، به نگارش تاریخ عمومی و جهانی روی آوردند. ابداع دیگر اعراب اعمال سالشماری بود که از نظر باسورث آن را از بی‌زانس برگرفته بودند. به هر حال، باسورث برای تاریخ‌نگاری و زبان و روش به‌کاررفته در آن اصالت بسیاری قائل است و

الف) ترجمه آقای فریدون بدره‌ای: آقای بدره‌ای سالهاست که در حوزه مطالعات مربوط به اسلام، ایران، تاریخ، زبانشناسی و اساطیر... کتب فراوانی ترجمه کرده‌اند و هرکس که به این حوزه‌ها علاقه‌مند باشد حتماً با قلم ایشان آشناست. از این رو، اصطلاحات تخصصی این عرصه را خوب می‌شناسند و برابر نهاده‌هایشان مطبوع خاطر و موردپسند خواننده قرار می‌گیرد. حسن دیگر کار ایشان آن است که مقدمه‌ای در چند صفحه بر کتاب افزوده‌اند و خلاصه‌ای از هر فصل را برای فتح باب آشنایی اجمالی با آنچه در کتاب آمده است آورده‌اند. با عنایت به آوازه مترجم دانشمند اشاره به محاسن کار ایشان را در اینجا ضروری نمی‌بینم و به نکاتی که به هنگام مطالعه کتاب فرادید این حقیر آمد اشاره می‌کنم. امیدوارم آنچه در ذیل می‌آید اگر مقبول نظرشان قرار گرفت در طبعهای بعدی ملحوظ گردد:

۱) نخستین مسئله‌ای که خوانندگان این کتاب و مخصوصاً آن دسته از خوانندگانی که پیگیر منابع و مأخذند با آن مواجه می‌شوند آن است که می‌بینند کلیه منابع ترجمه شده‌اند. این کار موجب سردرگمی می‌شود چرا که اگر کسی برای کسب اطلاعات بیشتر خواهان جستجو در منبع مورد ارجاع مؤلف باشد با داشتن عناوین ترجمه‌شده کتب و مقالات دیگر نمی‌تواند به اصل مرجع دست یابد. خود آقای بدره‌ای در کتابهای دیگر و از جمله تاریخ و عقاید اسماعیلیه منابع فرنگی را همان‌طور دست نخورده باقی گذاشته‌اند و کار درست هم همین است. ناگفته نگذارم که خود صاحب اصلی کتاب یعنی دکتر یارشاطر در مرقومه‌ای که برای آقای مجلسی نوشته‌اند بر لزوم ترجمه‌نشدن عناوین کتب و مقالات فرنگی تأکید کرده‌اند: «بعضی پانویسها ترجمه شده... به نظر من هرچه ترجمه نشود بهتر است، چون اگر کسی به زبان اصلی مراجع آشنا نباشد ترجمه فارسی مراجع نیز برای او سودی نخواهد داشت، و اگر آشنا باشد ترجمه فارسی مقاله یا کتابی او را به مراجع اصلی رهبری نمی‌کند» (ص ۳۲۳). نکته دیگر آنکه مترجم فقط عناوین کتب و مقالات انگلیسی و فرانسه را به فارسی برگردانده‌اند و از ترجمه عناوین آلمانی خودداری کرده‌اند. این امر موجب به‌هم‌خوردن یکدستی پاورقیها شده است. ضمناً، در فصل هفتم، حتی همین عناوین انگلیسی و فرانسه هم ترجمه نشده است. عناوین و کلاً مشخصات کتابشناختی مأخذ فارسی و عربی هم در بخش کتابشناسی مقاله اول به صورت اصلی، یعنی با حروف لاتین، آمده است حال آنکه بهتر بود که به فارسی درمی‌آمد.

۲) شماری از کتابهای مورد استفاده مؤلفان مقالات و مخصوصاً مقاله اول، به فارسی ترجمه شده‌اند. از آنجا که مقصود از ذکر مأخذ آن است که طالب مطالب بیشتر به آن مراجع رجوع کند و با توجه به اینکه دسترسی و مراجعه به کتب ترجمه شده برای خوانندگان راحت‌تر است، مترجم می‌بایست به ترجمه فارسی

منابع اشاره می‌کرد. طرفه آنکه مترجم حتی از اشاره به منابعی هم که خودشان قبلاً به فارسی برگردانده‌اند دریغ ورزیده‌اند. مثلاً در ص ۴۵ و ۵۵ و ۸۰... از کتاب آرتور جفری، یعنی واژه‌های دخیل در قرآن، و در ص ۱۲۶ و ۱۳۶ از کتاب اسماعیلیان فرهاد دفتری سخن رفته است اما هیچ اشاره‌ای به اینکه این کتابها به فارسی ترجمه شده و به عنوان فارسی کتاب دوم یعنی تاریخ و عقاید اسماعیلیه نمی‌شود!

۳) عده‌ای از مترجمان معمولاً جملات را به گونه‌ای به فارسی برمی‌گردانند که رنگ و بو و ساختار زبان مبدأ در آنها کاملاً مشهود است. حاصل کار جناب بدره‌ای البته از چنین نقصهایی مبرا است که اگر جز این می‌بود مایه شگفتی می‌شد. ولی به سبب همین پختگی و سابقه درخشان است که در هر چند صفحه‌ای که احیاناً بوی شدید انگلیسی به مشام می‌رسد سخت بروز و نمود می‌یابد. برای نمونه، چند مورد ذکر می‌شود: «...این از سلجوقیان بود که عثمانی‌ها تعلیم و تربیت ادبی خود را فرا گرفتند» (ص ۱۲۶)؛ «جنبش اسماعیلیه... رشد کرد تا تجسم تحول عقلانی فکر شیعی در قرن چهارم / دهم شود» (ص ۱۳۶). همچنین، در مواردی تتابع افعال در آخر جمله خواننده را به زحمت می‌اندازد. مثلاً در سطر اول صفحه ۱۳۹ و سطر آخر صفحه ۱۴۵ سه فعل پشت سر هم و در پانویس شماره ۲ (ص ۶۷) این جمله نازیبا آمده است: «...که نویسنده علیه اعتماد به آمدن واژه صور در یک شعر عربی که ادعا می‌شود از دوره پیش از اسلام است، استدلال می‌کند».

اکنون به اهم مواردی که بعضاً اغلاط مطبعی و بعضاً از نوع دیگر است و فقط مربوط به فصل اول می‌شود اشاره می‌کنیم. نخست واژه یا عبارت را آن‌گونه که در متن یا پانویسهای کتاب آمده است می‌آوریم و سپس شکل پیشنهادی را:

- ص ۱۶، س ۱: به‌وجودآورنده و دبیری / به‌وجود آورنده و دبیر
- ص ۱۶، س ۵: است و پیش / است که پیش
- ص ۲۰، س ۱۲: در قرن ۱۴ یا اندکی / در قرن ۱۰/۴ یا اندکی
- ص ۲۱، س ۱۸: آن را / آنان را
- ص ۲۵، پ ۲، س ۱: قوی / توی
- ص ۲۵، پ ۲، س ۵: لکن عالم تفکر / لکن در عالم تفکر
- ص ۲۶، س ۱۰: پارسی زبان ایرانی / پارسی‌زبانان ایرانی
- ص ۲۷، س ۵: علامت سؤال زائد است.
- ص ۲۹، س ۴: قوه محرکه، ادیبان عرب / قوه‌محرکه‌که ادیبان عرب
- ص ۲۹، س ۱۰: هجری را از / «را» زائد است
- ص ۳۹، پ ۵، س ۱: نسطوریوس به طریق / نسطوریوس بطریق
- ص ۴۲، س ۱۲: دیزن بن معاویه / ضیزن بن معاویه
- ص ۵۴، پ ۲، س ۶: میان ۱۰۰ تا ۸۰۰ / میان ۱۰۰۰ تا ۸۰۰
- ص ۵۵، س ۱۰: صائبین / صابین

۱) با استناد به فهرست آثار مذکور سابقه قلمی ایشان بیشتر در حوزهٔ رمان و ادبیات داستانی و امور مربوط به سیاست و مسائل بین‌الملل است. البته، از این میان دو یا سه اثر هم مربوط به ایران پیش از اسلام می‌شود. لذا، عرصهٔ مطالعاتی و کاری مترجم چیزی غیر از اسلام و تمدن اسلامی است و این امر سبب شده که بسیاری از اصطلاحات و اعلام و عناوین کتاب که ضبط دقیق آنها نیاز به آشنایی با زبان عربی و تاریخ اسلام و نوشته‌های گوناگون اسلامی دارد به‌درستی ثبت نشوند. مثلاً در ص ۲۱۷ آمده است: «رازمندی» [البته، در متن ترجمه: زارمندی] خصوصاً تصوف بیش از هزار سال منظر اسلام را شکل بخشیده است». در چند جای از همین اصطلاح «رازمندی» استفاده شده است. می‌دانیم که mysticism معنایی اعم از عرفان دارد و دقیقترین معادل برای آن «رازوری» و یا به قول آقای مجلسی «رازمندی» است اما در متون مربوط به اسلام و خصوصاً تصوف بهترین معادل برای آن «عرفان» است. نمونهٔ دیگر ضبط عنوان کتاب مالک بن انس به صورت موطع (در ص ۲۲۳) و کتاب ابونصر سراج به صورت اللمه است. مواردی از این دست در سراسر کتاب فراوان و پرشمار است که به بخشی از آنها اشاره خواهم کرد.

۲) مترجم ظاهراً در ابتدا عناوین و مشخصات کتب را همچون آقای بدره‌ای ترجمه کرده بوده‌اند، اما بعد به توصیهٔ استاد یارشاطر که بیشتر آن را نقل کردیم مشخصات را با حروف لاتین آورده‌اند. با این کار از وقوع سردرگمی برای خواننده جلوگیری کرده‌اند. اما مشکل دیگری که پیش آمده آن است که ایشان در مورد مشخصات کتابشناختی کتب عربی و فارسی هم همین کار را کرده‌اند یعنی صورت لاتین آنها را نیز آورده‌اند.

۳) آقای مجلسی هم مانند آقای بدره‌ای به ترجمه‌هایی که از کتب فرنگی یا عربی شده اشاره و رجوع نکرده‌اند.

۴) از اشکالات دیگر آن است که در هیچ موردی معادل تقویم میلادی داده نشده است. حتی در مورد سال ولادت و وفات مرحوم تفضلی. مؤلفان مقالات با توجه به مخاطبان خویش همان سال متداول (یعنی سال میلادی) را آورده‌اند اما بر مترجم است که با رجوع به منابع یا تقویم تطبیقی ووستفلد-ماهلر معادل هجری سالها را هم بیاورد.

۵) برای نقل قولهایی که از منابع فارسی و عربی آورده شده است باید به اصل این مأخذ رجوع و از آنها مستقیماً نقل کرد و در این موارد نباید دست به ترجمهٔ آنها زد. مثلاً در ص ۲۰ از مقدمهٔ ابن‌خلدون و در ص ۱۸۸ مصرعی از اقبال لاهوری و در ص ۱۹۴ شعری از طالب آملی (در متن ترجمه: عاملی) نقل شده که مترجم آنها و موارد دیگر را از انگلیسی ترجمه کرده است.

و اما اهمّ اغلاط مطبعی و غیرمطبعی از فصل اول کتاب. - باید

- ص ۵۶، پ ۱، س ۱: کیش مزدیسنی / در کیش مزدیسنی
- ص ۵۶، پ ۴: این یانویس کلاً زائد است
- ص ۶۳، س ۷: اجتماع / احتجاج
- ص ۶۳، پ ۲، س ۱: ولی / وی
- ص ۶۵، س آخر: ادبیات مداری / ادبیات مدرانی
- ص ۶۶، س ۱۰: مربوط داستان / مربوط به داستان
- ص ۶۷، س اول: دو دیگر / دو مورد دیگر
- ص ۷۴، س ۷: اصلاحات پول / اصلاحات پولی
- ص ۷۴، پ ۵، س ۵: ترجمه کردند / توجه کردند
- ص ۷۶، پ ۳، س ۲: نکات ضعف / نقاط ضعف
- ص ۷۷، س ۶: اوی شیر / ادی شیر
- ص ۷۸، پ ۲، س ۳: غرض / غرض
- ص ۱۰۴، س ۶: فلوتن از آنچه / فلوتن با آنچه
- ص ۱۰۸، پ ۲، س ۲: برای شرحی اقدامات / برای شرحی دربارهٔ اقدامات

- ص ۱۰۹، پ ۱، س ۱۲: پ. حتی / ف [فیلیپ] حتی
- ص ۱۱۰، س ۶: انحطاط تصویری / انحطاط تصوّر یا فرضی
- ص ۱۱۲، پ ۲، س ۴: ارتدوکسی اسلام / مذهب اهل سنت
- ص ۱۱۳، پ ۲، س ۳: ادیب سیوطی... می‌توان... / ادیب سیوطی... را می‌توان...

- ص ۱۲۰، س ۲۴: هویت غربی / هویت عربی
- ص ۱۲۸، س ۴: نفوذ زبان فارسی دربار / نفوذ زبان فارسی در دربار

- ص ۱۳۱، س ۱۹: تشکل، تحکیم و ترویج / تشکیل، تحکیم و ترویج
- ص ۱۴۱، س ۱۰: تضعیف / تصنیف
- ص ۱۴۸، س ۱۶: احمد احسانی / احمد احسانی
- ص ۱۴۹، س ۷: انقلاب ۱۳۵۸ / ۱۹۷۹ ایران / انقلاب ۱۳۵۷ / ۱۹۷۹ ایران

- ص ۱۴۹، س ۲۵-۲۶: خادم منافع آن / خدمت به منافع آن

ب) ترجمهٔ آقای فریدون مجلسی: به گواهی فهرست چاپ شده در پایان ترجمهٔ آقای مجلسی ایشان بیش از ۴۰ کتاب تاکنون ترجمه و تألیف کرده‌اند. بنابراین، مترجم دارای سابقهٔ زیاد در ترجمه و خود اهل قلم است. با این همه، ما علاوه بر برشمردن حسن ترجمهٔ ایشان به انتقاد از کارشان هم می‌پردازیم که نقد، بازنمون محاسن و معایب است هردو. یکی از محاسن کار آقای مجلسی آن است که معمولاً جملات عمومی متن را، یعنی آنها را که نیاز به تخصص در زمینهٔ متون اسلامی ندارد، به‌خوبی ترجمه کرده‌اند و حتی خواننده در مواردی با پیش چشم داشتن ترجمهٔ ایشان مفهوم جملات ترجمهٔ آقای بدره‌ای را بهتر درمی‌یابد. امیدواریم با ملحوظ‌داشتن مواردی که مطرح می‌شود چاپ بعدی همین کتاب یا سایر کتبی که در این زمینه ترجمه می‌کنند بهتر و مطلوبتر از کار درآید.

خاطر نشان کنم که آنچه در ذیل می‌آید به هیچ‌وجه همه اشتباهات نیست و از میان آنها دست به‌گزینش زده‌ام که اگر غیر این می‌بود می‌بایست دو برابر آنچه را برشمرده‌ام مطرح می‌کردم. ضمناً، در مواردی هم که ناچار شده‌ام موارد مربوط به چند صفحه را یک‌جا ذکر کنم باز برای جلوگیری از اشغال فضای بیشتر مجله بوده است:

- ص ۱۷، س ۲۱: سوریانی / شامی یا سوری
- ص ۱۹، س ۱۳: «ابن‌خلدون... در... «پیشگفتار» (المقدمه)...» در این جمله «پیشگفتار» زائد است.
- ص ۲۲، س ۱۴: ابن‌مقفه / ابن‌مقفع
- ص ۲۳، س ۳: در کتاب موجز و صائب‌نظر / در کتاب مفید و مختصر
- ص ۲۳، س ۱۱: «غیر از ایرانیان هیچ ملتی جز [اعراب] دارای تاریخی مستمر و پیوسته نیست» / در اینجا عبارت «جز [اعراب]» زائد و نقض غرض و ظاهراً افزوده مترجم است.
- ص ۲۶، پ ۱: دو سطر تکراری و زائد است.
- ص ۲۹، س ۹: هلال حاصلخیز / هلال خصیب
- ص ۳۱، س ۱۶-۱۷: «کرخ (Charax) و سپاسینو (Spasinou)» / این دو جزء جدای از هم نیستند بلکه باید با هم نوشته شوند که همان کرخ‌میسان است.
- ص ۳۵، پ ۳، س ۳: پاتریک یا به طریق / پاتریک یا بطریق
- ص ۳۸، س ۱: «افسانه‌ای درباره شکست ضیض بن معاویه فرمانروای هاترا و تسلیم آن به اعراب...» / ضمن آنکه بهتر است هاترا را به صورت هتره یا حتره نوشت اشتباه فاحش این جمله در آن است که گفته شده تسلیم هتره به اعراب و حال آنکه «به ایرانیان» درست است.
- ص ۳۸، پ ۱، س ۱: نادره / نظیره
- ص ۴۶، س آخر: عمرو بن اطانابه / عمرو بن اطنابه
- ص ۵۲، پ ۴، س ۶: به خموجب / به موجب
- ص ۵۴، س آخر: «گری همچنین نشان می‌دهد که از برخی از این افکار و اعتقادات در مسیحیت آگاه است» / شکل صحیح جمله باید چنین باشد: «گری همچنین نشان می‌دهد که مسیحیان از برخی از این افکار و اعتقادات آگاه بوده‌اند».
- ص ۵۵، پ ۱: جمله مغشوش است.
- ص ۵۶، س ۱۷-۱۸: «و در همراهی کردن وهومنه، زردشت را برای دیدار با اهورامزدا نمایان می‌شود» / شکل درست جمله باید چنین باشد: «وهومنه زردشت را برای دیدار با اهورامزدا با خود می‌برد».
- ص ۵۷، س ۱۰، ۱۱، ۱۲: فروشی / فرهوشی
- ص ۶۳، س ۲۲: المستلته / المسئلة
- ص ۶۴، س ۴: مندار / پندار
- ص ۶۴، س ۱۵؛ ص ۷۹، س ۴: وساعد؛ وسائید / وسائد
- ص ۶۴، س ۲۳: ارسطایی / ارسطویی
- ص ۶۵، س ۴: لوزینتاج یا فالوداج / لوزینج یا فالوذج
- ص ۶۵، س ۱۹: وفق‌کردن / وقف کردن
- ص ۶۷، س ۱۴: «من سعی رأی و من لزم المنام رأی الاحلام» / باتوجه به ترجمه فارسی بیهقی: «هرکه روذ چرد هرکه خسبد خاف بیند»

کلمه «رأی» اول باید «رعی» باشد.

- ص ۶۷، س ۱۵: «کسروی، به استناد بیهقی...» / بیهقی با استناد به کسروی
- ص ۶۸، س ۵: بهطوری / بحتری
- ص ۷۱، س ۴: خفیجی / خفاجی
- ص ۷۱، س ۵؛ ص ۱۵۴، س ۳۹: شفاء الغالب؛ شفاء القلیل / شفاء الغلیل
- ص ۷۱، پ ۱، س ۳: عبدالرحمن / عبدالرحیم
- ص ۷۲، س ۱۶ و ۱۵: سوندوس / سندس
- ص ۷۲، س ۱۶: آکادیایی / آکدی
- ص ۷۲، س ۱۹؛ ص ۷۸، س ۱۸: ماندیایی؛ مندی / مندائی
- از ص ۷۲ تا ۸۰ این کلمات آمده است: «مخضدم»، «طیران ابابیل»، «فیصیفص»، «جاوهر»، «جوزیناج‌اق»، «جوعذر»، «جول»، «کندق»، «ناوشادر»، «شیراگ»، «سنگسیر»، «جلولع؛ جلولاغ»، «ابن تفتقا»، که صورت صحیح این الفاظ چنین است: مخضرم، طیراً، ابابیل، ففصص، جوهر، جوزینج، جؤذر، جُل، خندق، نوشادر، شیرگ، سنگبیر، جلولا، ابن طقطقی.
- از ص ۸۰ تا ۸۶ کلمات و عبارات به صورت: «فسطاط»، «محافل دادگاهی»، «آیین دادرسی ایرانی»، «خریط المفجار»، «کره»، «یحیی الخطیب»، «ورزش دروغین»، «رسائل البلاغه»، «الدوعوی العباسیه» آمده که صورت صحیحشان چنین است: فسطاط، محافل درباری، شیوه‌های ایرانی، خریط المفجر، کوره، یحیی الکاتب، کالیستس دروغین، رسائل البلاغا، الدعوة العباسیه.
- ص ۸۷، س ۸: «کارگزاران سیاسی عرب (قبایع) به‌ویژه سلیمان الخوزیایی، علی ابن جدیر الکرمانی» / در این جمله سه اشتباه واقع شده که شکل درستشان چنین است: سلیمان خزاعی، علی بن جبیر.
- از ص ۸۷ تا ۱۰۱ واژه‌ها و ترکیبات به شکل: «اخبار العباس و ولدهی»، «وفیه»، «مُطار»، «ابن‌نژاد حواری خدا»، «کستاج»، «ابن هوبیره»، «دولتهم عجمیه و دولة...»، «ساشو»، «ابوسلمه خلیل»، «بوکیر بن ماهان»، «دیناوری، الاخبار الطیوال، ابن خلیکان» ضبط شده که ضبط صحیحشان چنین است: اخبارالعباس و ولده، وفیه، مضر، ابن قوم رسول خدا، کستیج، ابن هبیره، دولتهم عجمیه خراسانیه و دولة... زاخانو، ابوسلمه خلال، بکیر بن ماهان، دینوری، الاخبار الطوال، ابن خلکان.
- ص ۱۰۱، س آخر؛ ص ۱۰۲، س اول: جمله کلاً اشتباه معنی شده است.
- از ص ۱۰۱ تا ۱۰۸ عبارات «خاندان بویه»، «سعید آندولوزی»، «سمت ایرانی»، به این صورت باید نوشته شوند: بدویان، صاعد اندلسی، سنت ایرانی.
- ص ۱۱۵، پ ۲، س ۱: «گ، ه، صدیقی، نهضتیه» که منظور شادروان دکتر غلامحسین صدیقی و کتاب مشهورش جنبشهای دینی ایرانی است. لذا می‌بایست به صورت غ.ح. صدیقی نوشته می‌شد.
- ص ۱۱۹، پ ۱، س ۲: گوته تا هیگل / گوته تا هگل
- ص ۱۲۷، س ۸: استادان چندوجه / استادان ذی‌فنون
- از ص ۱۲۸ تا ۱۲۸ اعلام و کلمات به این صورت آمده‌اند: «سولمی

پانزده سال خلافت خود شاهد افزایش پیروزیهای لشکریان اسلام... بود» (ب: ص ۸۶، ص ۷-۶)؛ «این تفتقا روایت می‌کند که عمر در سال پانزدهم خلافتش ملاحظه کرد...» (م: ص ۸۰، ص ۸۹). اشتباه چشمگیر این دو جمله در آن است که هر دو از ۱۵ سال خلافت خلیفه دوم سخن می‌گویند، حال آنکه او ۱۰ سال و ۶ ماه بیشتر خلافت نکرد.^۲ نکته سوم آنکه آقای مجلسی در مؤخره کتابشان نامه‌ای از استاد بارشاطر به چاپ رسانده و در یادداشتی ضمن سپاسگزاری از ایشان فرموده‌اند که استاد «به‌رغم درگیریهای فراوان کاری این ترجمه را با دقت و وسواس استادانه خویش طی چند ماه بررسی و تصحیح و اصلاح نموده و بخشی از آن را بازنگاری فرمودند و به آن اعتباری در حد اصالت بخشیدند...» (ص ۳۲۴). با تکیه بر آنچه گذشت شاید خواننده حق داشته باشد که در پذیرفتن این سخنان به‌صورت کامل تردید روا بدارد. با توجه به فرموده خود استاد در نامه مذکور: «... با این فکس چند صفحه از کتاب را که بنده در آن تجدید نظر کرده‌ام برای جنابعالی می‌فرستم». می‌توان گفت ایشان چند صفحه‌ای از کتاب را دیده‌اند اما در عین حال، می‌توان ادعا کرد که نه کل ترجمه را از نظر دقیقشان گذرانده‌اند و نه حتی همه فصلی را که تراویده قلم خودشان بوده است، چون اگر چنین می‌بود مطمئناً این اشتباهات که فقط به بخشی از آنها اشاره کردم واقع نمی‌شد.

حاشیه:

۲) دینوری، ابوحنیفه، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره ۱۹۶۰ (طبع افست، قم ۱۴۰۹ ق/ ۱۳۶۸ ش)، ص ۱۳۹.

و قوشیری»، «عبدالفرج اصفهانی»، «دانشگاه بیجنگ»، «کولیانی»، «آرامی‌های آسوری... آندولوزی‌ها»، «الهیات اشعریه»، «هوجویری»، «ابوبکر شورآبادی»، که شکل درست این ترکیبات و واژه‌ها چنین است: سلمی و قشیری، ابوالفرج اصفهانی، دانشگاه یکن، کلینی، آرامیهای سریانی... اندلسیها، کلام اشعریه، هجویری، ابوبکر شورآبادی.

□ ص ۱۴۱، ۱۴: «بسیاری کسان، از جمله شیعیان...» به جای «شیعیان»، «ایرانیان» درست است.

□ ص ۱۴۲، ۱۵: مکتب مذهبی اصفهان / مکتب فلسفی اصفهان

□ ص ۱۴۳، ۱۵: «پارلمانتاریسم خودکامه» / مترجم واژه paternalism را با واژه‌ای از ماده parliament خلط کرده‌اند. به جای «پارلمانتاریسم» می‌بایست «پدرسالاری» می‌گذاشتند.

در بخش کتابنامه هم که شامل صفحات ۱۴۵ تا ۱۶۱ می‌شود از این دست اشکالات وجود دارد اما چون این مجال اجازه ذکر و طرح موارد بیشتر را به ما نمی‌دهد از آنها چشم می‌پوشیم.



ابتدا قصد داشتیم که به مقایسه میان دو ترجمه هم بپردازیم. اما می‌بینم که حجم این نوشتار بیش از حد زیاد می‌شود و از طرفی، خواننده گرامی خود می‌تواند از همین مقدار هم که ارائه شد عیار کارها را بسنجد. در عین حال، در بزم می‌آید که از سه نکته سخن نگویم. یکی، نامگذاری کتاب است که به نظر بنده عنوانی که آقای مجلسی گذاشته‌اند بهتر است چون ایفای نقش فرهنگی و علمی ایران در جهان اسلام لزوماً به معنی حضور خود ایرانیان نیست بلکه فکر و فرهنگ ایران بوده که در جهان اسلام سهم داشته است. نکته دیگر، اشتباه فاحشی است که باز در فصل اول در هر دو ترجمه به چشم می‌خورد: «ابن طقطقی خبر می‌دهد که عمر در

از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی

□ مقاله‌ها

- ✓ «کتاب بدایع التّریب و روائع التّسجیعات» / رشیدالدّین محمد وطواط، تصحیح محسن ذاکرالحسینی
- ✓ امام فخر رازی در تبریز / سیدعلی آل داود
- ✓ فرقه ناصریه / سیدمحمد عمادی حائری
- ✓ کاوه آهنگر: صنعتگری هند و ایرانی؟ نوشته تورج دریایی / ترجمه عسکر بهرامی
- ✓ نکته گیریهای مهم بر ملاًصدرا / علیرضا ذکاوتی قراگزلو
- ✓ ذیل کتاب «تحفة المرشدین من حکایات الصّالحین» / جلال الدّین [محمد بن عبادی کازرونی، تصحیح عارف نوشاهی، معین نظامی
- ✓ دوشیزه کردار نیک / نوشته ورنر زوندرمان، ترجمه آرمان (رحمان) بختیاری
- ✓ مقایسه وحدت وجود در «فصوص» ابن عربی و «مثنوی» مولوی / سیدمحمد دشتی

معارف

دوره بیستم، شماره ۱
(فروردین - تیر ۱۳۸۲)